بسم الله الرحمن الرحیم

**انواع تقوا از منظر شهید مطهری رحمه الله**

انگیزه سازی

مرحوم شهید مطهری در کتاب ده گفتارشان مقاله ای دارند و نکته ای حائز اهمیتی در این باب می فرمایند:

تقوا،دین داری و پاکی متدینین دو گونه می تواند باشد: یک تقوای قوت و ستیز و یک تقوای گریز. یک موقع انسان با تقواست از این جهت که دور از دنیا و مظاهر دنیاست.از این جهت که آن چیزهایی که غریزه ه اش را تحریک می کند ، شهوت و حب ریاستش را طوفانی می کند ، از این ها دور است ؛ طبیعتا وقتی آدم از این ها دور باشد پاک می ماند چون وارد گود نشده است. و وقتی دیکته ننویسد غلط هم ندارد.

پاک می ماند اما نه از باب این که یک قدرت روحی در وجود خودش ایجاد کرده که بتواند از خودش آلودگی را دفع کند؛ نه، چون درمحیط آلوده اصلا وارد نشده یعنی صورت مسئله را پاک کرده، یک تقوا با این خصوصیت تقوایی است که به عنوان "تقوای گریز" مطرح می شود.

بعضی از اخلاقیون همین را توصیه می کردند. می گفتند : برای چه سری که درد نمی کند را دستمال می بندید؟ اصلا برای چه وارد گود می شوید که داخل دردسر بیافتید ؟ از آن اول خودتان را از چیزهایی که زمینه ی آلودگی و گناه است دور کنید. از ثروت، قدرت، ریاست، شهرت،از همه این چیزها و زمینه ها و مقدماتش خودتان را دور کنید.

مولوی داستانی دارد که اشاره به همین مطلب است یعنی توصیه به همین نوع تقواست؛یعنی تقوای گریز. داستان مارگیر را مولوی در مثنوی نقل می کند: مارگیری بود که از کوه های برفی و سخت و سرد مار می گرفت و می آورد در شهر معرکه راه می انداخت. یک بار از یکی از این کوهستان های برفی ماری به چشمش خورد که خیلی بزرگ بود و به تعبیر مولوی اژدها! این مار را گرفت و به زور داخل کیسه ای کرد. حس کرد که این مار مرده، چون هر چه به آن لگد می زند و دست می زند هیچ حرکتی ندارد. آن مار نمرده بود،وفقط به خاطرسرمای شدید بی حس و کرخت شده بود . ولی خب مارگیر بیچاره فکر می کرد مرده است.مار را باهر زور و زحمتی بود به یکی از شهرهای عراق آورد و مردم راهم خبر کرد که مثلا بیایید این چیزی را که من گرفتم ؛ این موجود عجیب غریب را ببینید. مردم جمع شدند با تحیر نگاه می کردند. مارگیر هم با افتخار از همه جلوتر این کنار این مار ایستاده بود و مثلا پُز می داد که من یک همچنین چیزی را گرفتم. آهسته آهسته آفتاب که بالا آمد، به سمت ظهر هوا گرم تر شد و به تن و بدن این مار خورد و یخ های بدنش آب شد. و خود ازدحام جمعیت که گرمایی ایجاد کرده بود باعث شد که این مار آن بی حسی وکرختی بدنش کم کم از بین برود به تدریج زنده شود. این ماری که به ظاهر مرده بود یک تکانی خورد. همه وحشت زده جیغ می کشیدندو فرار می کردند. مارگیر که از همه نزدیک تر بود شوکه شده بود و اصلا نمی توانست تکان بخورد. این مار اولین کسی راکه از بین برد خود مارگیر بود و بعد هم خیلی از مردم را از پای درآورد. مولوی این داستان را نقل می کند می گوید: این داستان، داستان خود ما است. آن اژدها، نفس خود ما است که تا دربرفِ فراق و دوری از گرماهایی است که داغش می کنند، از آن چیزهایی که مثل خورشید او را تحریک می کند\_مانند شهرت و شهوت و ثروت و ریاست و امثال این ها \_ تا زمانی که از این ها دور است، آرام و بی آزار است؛ اما همین که این گرماها داغ و تحریکش کردند ؛ این مار که همان نفس ما است بیدار می شود و اولین کسی را که از بین می برد خود ماهستیم که از همه به او نزدیک تریم و بعد هم مردم را از پای در می آورد و از بین می برد.

بعد همان شعر معروف مولوی که می گوید:

نفس، اژدهاست او کی مرده است؟ از غم بی آلتی افسرده است

(چون دستش به جایی نمی رسد اینطور آرام است.)

اژدها را دار در برف فراق هین مکش او را به خورشید عراق

(بگذار داخل همان برف فراق باشد، بگذار دور باشد.)

متن ومحتوا

ببینید اصلا توصیه بعضی از اخلاقیون ما همین تقوای گریز بوده است؛

مرحوم شهید مطهری می فرمایند : این قسم اول از تقواست که تقوای ضعف است. این قسم قابل توصیه نیست و نمی شود توصیه کرد که شما دور از دنیا باش، در عزلت باش که آن جا پاک بمانی. واین خلاف سیره ی اولیا و انبیاء هم می باشد . انبیاء و اولیا کدامشان همیشه در عزلت و دور از مردم بودند.البته نکته ی بسیار جالبی را ایشان ذکر می کنند : اگر این تقوا را هم بشود توصیه کرد فقط در ابتدای راه است برای افرادی که تازه می خواهند شروع کنند و بر روی خودشان کار کنند، باید خلوت داشته باشند باید یک عزلت هایی داشته باشند.

صمت و جوع و سحر و عزلت و ذکری به دوام ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

پنج چیز است که خیلی انسان را می تواند کامل کند یکی صمت یعنی سکوت، یکی جوع یعنی گرسنگی یا مثلا فرض کنید روزه بودن. و اگر آن بزرگواری که این شعر را گفته است، مقصودش از عزلت همین عزلت ابتدایی باشد یعنی کسانی که تازه می خواهند بر روی خودشان کار کنند باید یک خلوت هایی داشته باشند؛ این حرف درستی است.

تمام انبیاء هم قبل از این که به نبوت برسند خلوت و یک دوران عزلت داشتند .حالا در کسوت چوپانی یا هر چیزی یک دوران داشتند، اصلا بدون این نمی شود.تمام کسانی که می خواهند کارهای بزرگی در اجتماع انجام بدهند اعم از مصلحان اجتماعی و دینی این ها باید یک دوران سازندگی وخلوت برای خودشان داشته باشند تا بتوانند آن جا خودشان را درست بکنند تا وقتی در جامعه آمدند، خدای نکرده به هر حال سقوط نکنند و دیگران را هم به سقوط نکشند. اما این دوران موقت قرار نیست تا آخر عمر طول بکشد.شهید مطهری می گوید: اگر هم این تقوای گریز قابل توصیه باشد فقط برای ابتدای راه است.

اما قسم دوم تقوا که تقوای قوت است، تقوای ستیز است که انسان در وجود خودش آن چنان قدرت روحی درست کند که نه فقط درگرمای خورشید عراق بلکه در کوره امتحانات هم وارد بشود، سقوط نکند بلکه دست دیگران را هم بگیرد که آن ها هم سقوط نکنند.

نقدی بر سخن شهید مطهری رحمه الله

این که شهید مطهری می فرماید: تقوای گریز که آدم دور از دنیا و مظاهر دنیا باشد، این قابل توصیه نیست.

جواب این است که: مصادیق دنیا و مظاهر دنیا مختلف هستند. چیزهایی که می تواند غریزه های انسان راتحریک کند مثل ریاست ، قدرت ، ثروت ، شهرت و شهوت. در این بین یکی از آن ها به قدری خطرناک است که آدم همیشه باید از آن دوری کند و این فرقی برای مبتدی و منتهی ندارد. همیشه باید از زمینه های آن دور باشیم و آن شهوت است. شهوت یکی از مصادیق و مظاهر دنیاست که آدم همیشه باید از زمینه هایش دور باشد چه اول راه باشد و چه آخرراه ؛ این را فقط برای آن کسی که ابتدای کار است، نباید توصیه کرد.

اگردردستورات دینی نگاه کنیم؛می بینیم خلوت بانامحرم \_درجایی که هیچ کسی آن هارا نمی بیند\_ ، برای هیچ کسی جایزنیست.

برای چه کسی جایز است؟ برای هیچ کس. هیچ استثنایی ندارد. این جور نیست که مثلا فرض کنید ولیّ خدا که مدت ها با خودش کار کرده است؛ برای او اشکال نداشته باشد و بتواند خلوت داشته باشد. نه، امیرالمومنین(علیه السلام) هم فرمود 》: من به دختران جوان سلام نمی کنم مبادا که در جواب سلام شان یک جوری جواب بدهند که من دلم بلرزد》. امیرالمؤمنین مبتدیه؟!

مبتدی نیست ولی با این وجود از چیزی که می تواند سبب تحریک شهوت باشد مراقبت می کند. روایاتی داریم که تمام فقها هم طبق آن فتوا دادند که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله)نقل شده است که فرمودند: اگر خانمی روی صندلی می نشیند وقتی بلند شد تا وقتی گرمای بدنش روی آن صندلی است اگر مردی بلافاصله بنشیند مکروه است ، حرام نیست اما مکروه است.

پیغمبر فرمود که صبر بکند\_حتی تَبرِدَ\_ سرد که شد آن وقت بنشیند. هیچ فرقی هم نیست بین این که آن فرد از اولیای خدا باشد یا ابتدای راه باشد. باید ازهر چیزی که زمینه ی تحریک است پرهیز کرد. مرحوم صاحب جواهر در جلد سیزده کتاب جواهر در بحث عدالت، مطلبی رامطرح کرده است : از مرحوم مقدس اردبیلی سوال کردند : اگر شما در یک جایی خلوتی با نامحرم داشته باشید چه کار می کنید؟ ایشان فرمود: استعاذ به الله ان یبتلیه به ذلک ولم یستطع یزکی نفسه\_پناه می برم به خدا\_. نگفت من مقدس اردبیلی رفیق امام زمانم وبا خودم کار کردم ؛این ها را نگفت. گفت: پناه می برم به خدا. بحث همین است که این غول شهوت نباید بیدار بشود.

البته کلیات کلام شهید مطهری کاملا درست است و اصل مطلب ایشان خدشه بر نمی دارد. این تقوای گریزبه معنای این که انسان دور از دنیا باشد، قابل توصیه نیست؛ اگر هم قابل توصیه باشد فقط برای آدم های مبتدی و تازه کار است.

همه ی این ها بیان شد برای این سوال:

بنشینیم و ببینیم که دین داری و تقوای ما از کدام قسم دین داری ، تقوا و پاکی است؟

آیا از آن قسمی است که چون دور از دنیا و مظاهر دنیا هستیم وچون دستمان نمی رسد، پاکیم؟ یا این که نه،واقعا از قسم دوم یعنی تقوای ستیزاست. یعنی با خودمان کار کردیم، قدرت روحی داریم که حتی اگر وارد مظاهر دنیا هم شدیم می توانیم مراقب خودمان باشیم.

با تاسف بسیار آدم وقتی نگاه می کند می بیند پای بسیاری ازدین دارها روی پوست خربزه است. اگر چیزی برایشان پیش بیاید لیز می خورند. همان دین دار مقدسی که داخل هیأت و مسجد و امثال این ها دین دار است، داخل خانه که می رود، بسیار بد اخلاق است. رعایت حقوق دیگران را نمی کند ، نمی تواند خودش را مهار کند ؛ یعنی جایی که یک میدان آزاد می بیند برای این که نفسش بروز کند، فرعونیت خودش را نشان می دهد. .بعضی از افرادی که به هر حال دین دار هستند ، به ظاهر دین دارند اما به این جا که می رسد نمی توانند خودشان را نگه دارند.

دین داری ما از آن قسم اول است که شخص تاموقعیتی امثال شهرت، ثروت، قدرت و...برایش پیش نیامده ؛خوب ودین داراست ولی زمانی که پیش آمد نمی تواند خودش را نگه دارد.

البته نشانه های وجود که دین داری ما، پاکی ما، تقوای ما بیش تر از آن قسم اول است. یک نشانه اش این است که معمولا پاکی و دین داری از بیرون به ما تزریق شده است؛ یعنی یک توفیق اجباری بوده است. البته نه آن معنایی که بعضی می خواهند بگویند که ما در داخل خانه ی مسلمان به دنیا آمدیم و مسلمان شدیم ؛این ها نه. یعنی معمولا وقتی محیط بیرونی ما یک محیطی آرام و تا حدی پاک بوده است، ما هم پاک شدیم. از آن اول ما معمولا در خانواده هایی که اکثریت مان دین دار هستیم،خانواده خوب، ما در این خانواده بودیم بعد هم رفقایی که اطراف ما در مسجد،مدرسه،دانشگاه و... رفقای خوبی بودند. بیرون مان هم خوب و پاک است ؛ جاهایی که می رویم، جاهای خیلی خطرناک آنچنانی نمی رویم؛ محل های زیارتی می رویم؛ یعنی معمولا پاکی از بیرون است که به ما تزریق می شود یا وراثت یا محیط؛ کدام یک از ما ریاضت کشیدیم برای این که یک حسد را در خودمان ریشه کن کنیم؟ کدام یک از ما با خودمان کار کردیم برای این که یک رذیله را ریشه کن کنیم؟

ببینید کدام مان، آن پاکی را با زحمت کسب کردیم؛ همه ی حرف من این است که کدام یک از ما آن قدرت روحی را با ریاضت به دست آوردیم. از ریاضت همان معنای درست خودش مد نظرم است.

درباره مرحوم سید بحر العلوم معروف است \_ این را حضرت امام در کتابش آورده است\_ که: ایشان خیلی آدم با اُبّهتی بود؛ وقتی اطرافش می نشستند، خیلی حساب می بردند، شاگردانش می گفتند: یک مرتبه سید بحر العلوم آمد سر درس و خیلی شوخی می کرد و بگو بخند داشت، خیلی راحت بود. شاگردانش تعجب کردند که ایشان با آن ابهت و وقار همیشگی که داشتند، الان خیلی باز برخورد می کند! یکی از آن آخر گفت: حاج آقا امروز خیلی شاد وسرحال هستید؟ سید بحر العلوم گفتند که: بیست سال بر روی رذیله ی ریا داشتم کار می کردم، بیست سال! امروز خدا من را یک محکی زد و فهمیدم دیگر ریا ریشه کن شده است.

کدوم یک از ما بیست سال این کار را با خودمان کرده ایم؟

قدم اول برای آن کسی که می خواهد واقعا روی خودش کار کند؛ این است که منیت را کنار بگذارد. اول از همه برود در خانه ی خود خدا و همان جا التماس کند و بگوید: خدایا من زورم نمی رسد؛ در خانه ی اهل بیت که واسطه ی خدا هستند؛ آن جا باید رفت. اگر کسی گمان کند که خودم بلدم؛ این کار خراب تر می شود. این" خودم"، یعنی آن منیت دارد بزرگ می شود.

"خودم هیچی نیستم" این همانی است که امام سجاد علیه السلام یادمان داده اند[الهی إلیک اشکو نفساً بالسوء أماره؛ الهی اشکو إلیک عدوّاً یُضلّنی و شیطاناً یُغوّینی]. این همانی است که حضرت یوسف یادمان داد [ان النفس لأماره بالسوء الا ما رحم ربی]. نفس همه را به سمت بدی امر می کند، مگر این که خدا رحم بکند. مرحوم آیت الله کشمیری می فرمودند: یک خلوتی داشته باشید، در روز یک خلوتی اگر می توانید داشته باشید، زیارت آل یاسین را بخوانید ، دو تا جمله راهم تکرار بکنید که اسم اعظم خداست:« یا صاحب الزمان ادرکنی یا صاحب الزمان أغثنی »این را بگویید والتماس بکنید که او به دادتان برسد.

**خاطره ای از آیة الله بهجت رحمه الله**

آقای حاج علی بهجت\_فرزندآیت الله بهجت\_مطلبی شنیدنی نقل می کردند که: زمانی در سال های گذشته مرحوم آیت الله آقای فهری\_ ایشان نماینده ی حضرت امام در کویت بود و یک مدت هم در جاهای دیگری بودند؛ سنی ازش گذشته بود و تقریبا هم سن و سال خود آقای بهجت بود از جوانی با هم رفیق بودند\_یک مرتبه منزل ما آمد پیش آقا، گفت: که آقای بهجت ما از جوانی با هم دیگر رفیق بودیم منتهی آن موقع من سید جوان خامی بودم وتحملم نمی رسید چه باید کنم. شما با بزرگان نشستید و شما عقلت می رسد که چه کار باید کرد و به جاهایی رسیده اید اما من از شما گله مندم که حق رفاقت را به جا نیاوردید. من بی عقل بودم نمی دانستم چه کنم؛ تو که رفیق بودید باید دست من را می گرفتی، وراهی را که خودت پیدا کرده بودی به من هم نشان می دادی. اما شما فقط خودت رفتی حالا هم دیگر کار از کار گذشته است. من سید اولاد پیغمبر دیگر الان پیر شدم و از کار افتاده ام؛ اگه شما راه هم بدهی من نمی آیم چون توانایی ندارم به جایی نمی توانم برسم.الان دیگر اصلا فایده ای ندارد که من بیایم. من به مهمانی خانه ی شما آمدم؛ از خانه تو هم نمی روم تا این که یکی از عنایت های خاصی که امام رضا علیه السلام به شما کرده است را به من بگویید. آقا زاده ی آقای بهجت گفت: که پدرم خیلی منفعل و متأثر شد وقتی این طور با ایشان حرف زده شد که حق رفاقت را به جا نیاورده است.و به ایشان گفت: که من یک مرتبه خدمت امام رضا(علیه السلام )رسیدم وایشان ده مطلب را به من فرمودند که من یکی از آن ها را به شما می گویم. و آن این که حضرت فرمودند:« مگر امکان دارد و مگر می شود کسی به ما پناه بیاورد و ما به او پناه ندهیم».

ما هم باید التماس بکنیم و بگوییم که ما زمین خورده ی نفس مان هستیم؛ ما زمین خورده ی شیطانیم، شمااهل بیت هستید که واسطه در خانه ی خدا هستید و ما را هم راه بدهید.

**قدم دوم در سیر و سلوک**

قدم دوم که باز خود اهل بیت به ما یاد داده اند که اگر کسی می خواهد با خودش کاری کند، دو اتفاق باید در نیتش رخ بدهد ؛ یکی توفیر نیت و دیگری تصعید نیت. این دو کلمه را امام سجاد (علیه السلام) در دعای *مکارم الاخلاق* به کار برده اند . درابتدای دعای مکارم الاخلاق وهمان فراز اول امام سجاد دو چیز را از خدا می خواهد که در نیتش اتفاق بیفتد « وفر به لطفک نیتی»که خدایا نیت من را وافر کن، توفیر بده و دومی«ونتهه به نیتی الی احسن نیات» نیت من رو ببر بالا، ببر بالا تا بهترین نیت باشد . این دو اتفاق باید در باطن هر کسی رخ دهد؛ توفیر نیت، تصعید نیت . تفاوت انسان ها با یکدیگر در شاکله ها و آن شخصیت های باطنی شان است وگرنه ظاهر آدم ها از امام حسین علیه السلام تا یزید، با هم یکی است اما فاصله شان از بهشت تا جهنم است. اما این فاصله به خاطر باطن آن ها است. آن چیزی که باطن آدم ها را رقم می زند مهم ترینش یا یکی از مهم ترین عناصر و ارکانش، انگیزه ها و نیت هایی است که در وجود آدم شکل می گیرد. این هاهمین طوری درست نمی شوند وباید تمرین کنیم وتمرین می خواهد.

**توفیر نیت؛ تصعید نیت.**

توفیر نیت: وفور یعنی چه؟ وفور یعنی کسوت، یعنی زیادی، یعنی رشد کمی نیت،

تصعید: صعود یعنی بالا رفتن رشد کیفی نیت

نیت ما باید یک رشد کمی پیدا کند و یک رشد کیفی. آن رشد کمی اش توفیر نیت ، به این که آدم با خودش کار کند که هر کاری انجام می دهد نیت داشته باشد؛ هر کاری که انجام می دهد.

ما که می خواهیم بخوابیم، کاری کنید که این خوابیدن شما غلبه غریزه بر شما نباشد. خیلی به زبان ساده تر بیان کنم کاری کنید که این خوابیدن حیوانی نباشد. حیوان هم می خوابد این غریزه است که غلبه پیدا می کند بر انسان و خوابش می برد. ما می توانیم کاری کنیم که در عین حال که می خوابیم؛غریزه هم برما غلبه نکرده باشد.

خوردن؛ حیوانات نیز می خورند، غریزی است، ما نیز این غریزه را داریم اما می توانیم کاری کنیم صرفا به خاطر تقاضای غریزه نخوریم، و به خاطر تقاضای غریزه تفریح نرویم، مسافرت نکنیم این کار ها را انجام ندهیم. همه ی این کار ها را می تواند با یک انگیزه و یک نیت خوب می تواند انجام دهد.

**ثأثیرات نیت**

آقای فخر یکی از اولیای الهی بود .یکی از آقایانی که الان در قم ساکن هستند ایشان تعریف می کردند: که در قم تابستان گرمی بود و من به ایشان گفتم: حاج آقا اطراف قم و کاشان یک جاهای خنک و ییلاقی هم هست، که برویم؟ گفتند-مثلا کجا ؟ اسم بردم مثلا فلان جا برویم یک لحظه تامل کرد گفت: آن جا امامزاده هم دارد؟ گفتم :بله. گفت: برویم.

انگیزه ای که ازکاری داریم درست و انسانی باشد، حیوانیت نباشد.حیوانی نخورد، حیوانی نخوابد،حیوانی نرود، حیوانی نگوید، حیوانی نخندد یک انگیزه ی درست باشد

. پیغمبر اکرم به ابوذر فرمود:«یا اباذر ولیَکُن لک فی کل شیء نیتً» تو برای همه چیز نیت داشته باش «حتی فی الاکل و النوم» حتی در خوردن و خوابیدن نیت داشته باش.

این تمرین می خواهد این همین جوری به وجود نمی آید. تمرین می خواهد به خدا قسم شدنی است، ولی کار می برد آن وقت اگر آدم این کار را انجام بدهد ؛وقتی نیت در همه ی کار هایش بکند تمام کارهایش سجده می شود تمام کارهایش عبادت می شود .آن شخص که گفت: خوشا آنان که دائم در نمازند مقصودش این بود. دیگر آن وقت همه ی کار های انسان می شود عبادت و نماز و همه جا برایش مسجد می شود. روز قیامت یکی از اسامی اش "یوم الحسره" است .یعنی همه در قیامت حسرت می خورند؛ ذیل این موضوع روایت داریم بدها حسرت می خورند از این باب که بدی کردند و آن طرف دستشان خالی است . خوب ها حسرت می خورند از این باب که من که می توانستم خیلی بیش تر جمع کنم چرا نکردم ؛ من که می توانستم تمام کارهایم را عبادت کنم.

امام صادق(علیه السلام)می فرمود: وقتی می خوابید اگر قبل از خواب نیت کنید که دم سحر می خواهم بلند شوم، نیت کنید یه پنج دقیقه ده دقیقه قبل از اذان صبح موقع سحر می خواهم بلند شوم صادقانه این نیت را کند؛حضرت فرمودند:«کتب نفسه الی الصباح تسبیحا» نفس های اش تا صبح ذکر می شود

حالا هر چقدر که می خوابی این نفس های تو تمامی اش ذکر می شود. شبیه همانی که در ماه رمضان«نومکم فیه عبادة» تمام اش ذکر می شد. شیخ بهائی در کتاب کشکول شان یک محاسبه ی خیلی زیبایی کرده است ومی گوید: ببین اگر کسی شبانه روز شش ساعت بخوابد به فرض بیش تر هم نباشد؛ همان شش ساعت یعنی یک چهارم شبانه روز، خب اگر عمر چنین فردی 80 سال شود چقدرش را در خواب بوده است؟ بیست سال آن رافقط در خواب بوده است. خواب بوده دیگر، گناه که نیست ولی ثواب هم نمی نویسند.بیست سال است؛ مگر ما چقدر عمر داریم؟ پیغمبر فرمود:«اکثر اعمار امتی»اکثر عمر افراد امت من ما بین ستین و سبعین یعنی بین 60 تا 70 سال است. این مقدار 15 تا 20سالش که هیچ،یک مدتش را هم که از بچگی آن هم که هیچی. ماابدیت را با چه چیزی می خواهیم کسب کنیم؟ آن وقت انسان می تواند کاری با نیت کند ، نیت که خرج ندارد . با نیت می تواند این چیزها را جمع کند حضرت فرمود :که اگر شب می خواهید بخوابید این کارها را کنید.

نیت تمرین دارد؛ خرج ندارد، زحمت ندارد، مایه گذاشتن ندارد. فقط از باب این که باید تمرین کنیم ممکن هست از الان تا فردا انسان وقتی با خودش تصمیم می گیرد 10-20 تا کار اصلا یادش برود، طبق عادت انجام بدهد. اما اگر یک مقدار سر هرکاری با خودش کار کند آن وقت می تواند یک نیت درستی داشته باشد. می دانید این کار یعنی چه؟ انسان باید به ذلّ عبودیت برسد، باید در خانه ی خدا ذلیل، خاضع وافتاده باشد و ذره ای استکبار درونش نباشد. این کار یعنی که، وقتی شما در هر کاری یک نیت الهی می کنی دائما آن ذلّ عبودیت وخضوع در مقابل خدا را لحظه به لحظه برای خودت ایجاد می کنی. مثلا زمانی که شخص می خواهد آب بخورد تشنگی امام حسین(علیه السلام)یادش بیاید.

یک کسی مهمان امام صادق بود، شب بلند شد حالات حضرت را دید که اشک و گریه و ... . گفت: ما کجا و این بزرگواران کجا. خیلی حسرت خورد و تاسف خورد برخودش و عمر گذشته اش . صبح که شد به حضرت عرضه داشت : آقا ما عمرمان فنا رفت هیچ چیز گیر نیاوردیم.

آقا فرمودند: چطور؟ گفت : آقا دیشب حالات شما را که دیدم برخودم تاسف خوردم. امام فرمودند: شما هم دیشب کار کمی نکردی!

گفت: من که کاری نکردم، فقط خوابیده بودم. حضرت فرمود: چرا شما شب بلند شدی تشنه بودی خواستی آب بخوری یاد جدم حسین و تشنگی او افتادی و یک سلامی دادی؛ خیلی کار بزرگی کردی. مرحوم محدث بحرانی یک کتابی کم حجم ولی بسیار پر مغز دارند به نام *الطریق الی الله*.ایشان در این کتاب می نویسد: اگر آدم بلد باشد که در همه ی کارهایش نیت کند آن وقت حتی اگر یک مستحبی را ترک کرد یا یک مکروهی را انجام داد بازهم به اوثواب می دهند.

ترک مستحب؟!انجام مکروه؟ایشان می گوید: ببین یک موقعی است انسان مکروهی را از سر بی اهمیتی انجام می دهد ؛ این مکروه یک نمره ات را کم می کند. حرام نیست ولی یک درجه تورا کم کرد، چون از سر بی مبالاتی و از سر بی اهمیتی به دین بوده است. اما یک موقع هست که یک مکروهی را مثلا فرض کنید خواب بین الطلوعین را بعد از نماز صبح، حالا اگر کسی آن موقع این نیت را کند که خدایا من برای این که اذیت نشوم می خوابم\_ بعضی نفسشان یک جوری است که اگر آن موقع نخوابند کل روز کسل هستند تعبیرش این است که روایت می گوید:« ان الله یحب ان یوخذ به رخصه کما یحب ان یوخذ به عظائمه»یعنی که خدا دوست دارد از رخصت هایش وچیز هایی که خودش اجازه داده استفاده کنیم \_کما این که خدا دوست دارد آن جایی که خط قرمزش است، آن جا ها را مراقب باشیم و خوب واجب و حرامش را مراعات کنیم\_. یعنی در مسیر بندگی با اجازه ی خدا دارد انجام می شود. با این نیت است؛ نه از باب بی مبالاتی و بی اهمیتی. با نیت آدم می تواند این کارها را بکند منتها باید بلد باشد چه کار کند تمرین می خواهد، این می شود "توفیر نیت".

یکی از بهترین شاگردان و برجسته ترین شاگردان مرحوم آخوند خراسانی در نجف آقا شیخ عبدالله گلپایگانی بود که وقتی سر درس اشکال می کرد آخوند خراسانی می گفت که: آقایون ساکت باشید، ساکت باشید، جناب فاضل می خواهد یک اشکالی کند! برجسته ترین شاگرد آخوند بود خیلی سن کمی هم از دنیا رفت. هم مباحثه ای با آیت الله آقا شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود. مرحوم آیت الله اراکی می گفت : وقتی این آقا شیخ عبدالله گلپایگانی از دنیا رفت بعضی از خوبان نجف خوابش را دیدند و از او سوال کردند: بعد از مرگت چه شد؟ ایشان گفت وقتی من از دنیا رفتم، ملائکه بلافاصله برای سوال آمدند\_این در روایت از امیرالمومنین (علیه السلام)است که: وقتی فرد را درون قبر می گذارند در حالی که صدای پای تشییع کننده ها هنوز می آید که درحال رفت و آمد هستند، سوال قبر شروع می شود. برای همین هم گفتند که خویشان میت وقتی که در قبر گذاشتند و روی قبر را پوشاندند فوری نروند، بمانند. لااقل یک تعداد بمانند برخلاف این چیزی که الان معمولا دست این خویشان و نزدیکان را می گیرند و می کشند می برندشان که مثلا این جا نمانید افسردگی می گیرید! اتفاقا توصیه دین است که چند نفر از این هایی که صدای شان برای میت آشنا است بمانند. جزء وصیت های حضرت زهرا این بود که علی جان بعد از مرگم روی قبرم بنشین قرآن بخوان\_.

آقا شیخ عبدلله گلپایگانی می گوید :دو ملک آمدند و به من گفتند: چه آوردی این طرف؟ من چون تمام زندگیم در علم بود و زحمات علمی ، گفتم درس و بحث و تدریس هایی که کردم و شاگردانی که تربیت کردم و کتاب هایی که نوشتم و کار های علمی و... . این ها را آوردم، ملائکه یک مناقشه ای کردند، یک اشکالی کردند، من جوابشان را دادم. بازاشکال کردند، جواب دادم.بازهم اشکال کردند؛ من دیگر نتوانستم جواب بدم. گفتند دیگر چه آوردی؟ گفتم: واجباتی که انجام دادم؛ نماز و روزه و حج و کارهای عبادی. گفتند: این ها را دیگران هم انجام داده اند. تو که عالم بودی ،توقع بیشتری از تو بود. دیگرچه آوردی؟ گفتم اشک و توسل و زیارت هایی که رفتم و پیاده روی هایی که به کربلا کردم و... .این ها را آوردم. گفتند: این را که دیگران هم انجام داده اندو از تو توقع بیشتری بود!

دیگه چه آوردی؟! گفتم :هیچی. من هر چه گفتم اشکال کردید دیگر هیچی ندارم! گفتند :یک دُرّ گران بهایی پیش ما داری! \_عین عبارت مرحوم آیت الله آقای اراکی است.\_ ملائکه به او گفتند یک دُر گران بهایی پیش ما داری، حاج آقا عبدلله گلپایگانی می گوید: من به ایشان گفتم: من چنین دُر گران بهایی در زندگی ام سراغ ندارم. گفتند: چرا یک شبی در نجف بعضی از هم شهری های شما از گلپایگان مهمان تو شدند و سر زده وارد شدند. برای زیارت امیرالمومنین آمدند و تو خبر نداشتی. سرزده شب آمدند منزل شما و چیزی برای شام نداشتی که پذیرایی کنید. رفتید بیرون که از بعضی رفقا پول قرض بگیرید وچیزی برای مهمان ها بخرید و بیاورید.کوچه های نجف تاریک بود پایت به سنگی گیر کرد و زمین خوردید از پایتان خون راه افتاد، خیلی هم دردت امد نشستی آن جا گله کردی... اول که خدایا این چه وضعی است که من دارم؟! من مثلا بهترین شاگرد آخوند خراسانی ام چرا باید وضعم این قدر خراب باشد که وقتی چهارتا مهمان به خانه من می آیند، پول نداشته باشم پذیرایی کنم که این جوری بیرون بیایم و به فلاکت بیافتم. اول یک گله ای کردی بعد درذهنت به خودت گفتی :این چه حرفیه؟ این ها مهمانان امیرالمومنین هستند که به خانه تو آمدند و با خودشان برکت آوردند. این که به ذهنت آمد یک الحمدالله گفتی. آن فکری که در ذهنت امد و ان الحمدالله که گفتید دُر گران بهایی است که خرج برزخیت در می آید؛ خرج برزخت تا قیامت با همان در می آید. \_خدا گول هیاهو و سروصدا را نمی خورد. ما گاهی اوقات مثلا کسی از حج ، از کربلا می آید، وقتی پلاکارد پر باشد تو کوچه می گوییم :اوه چه خبره چه آدمی! خدا گاهی با یک عمل، ولو یک نیت، یک فکرمی پذیرد. وقتی خدا بپذیرد پیش خدا بزرگ است خدا به هیاهو و این چیزها، به حجم عمل کار ندارد. به خلوص و به صداقت عمل کار دارد و لو کوچک ، کوچک را وقتی خدا قبول کند که دیگر کوچک نیست این متن روایت است که وقتی که چیزی را خدا قبول کند دیگر کوچک نیست.\_ گفتند: خرج برزخت با همان فکری که کردی و با همان الحمدالله که گفتی در می آید نکند این نیت ها را کوچک بگیریم، کار کردن با خودمان را شروع کنیم. ان شاالله که خدا توفیقش را بدهد.

گریزوروضه

تا وقتی پیغمبر اکرم زنده بود، تا در قید حیات بود، اهل بیت خوش بودند، اهل بیت عزیز بودند، اهل بیت محترم بودند، تا وقتی پیغمبر زنده بود، فقیرانه زندگی می کردند ولی خوش بودند. خانه ی امیرالمومنین گاهی تا دو سه روز چیزی نداشتند بخورند ولی در عین حال جمع شان جمع خوشی بود. پیغمبر اکرم گاهی موقع ها می آمد تو این خانه می گفتند می خندیدند.بچه ها همین جور بودند در همان بچگی شان امام حسن می رفت مسجد، پیغمبر سخنرانی می کرد، می رفت سخنرانی پیغمبر را خوب گوش می کرد بعد می دوید می آمد خانه . حضرت زهرا در خانه بود مسجد نرفته بود؛ سخنرانی پیغمبر را شروع می کرد تکرار کردن که مادر جدم این جوری گفت، شروع می کرد به گفتن. امیر المومنین وقتی می آمد خانه، حضرت زهرا می گفت: که آقا پدرم رسول خدا در مسجد این را گفت این را گفت این را گفت. امیرالمومنین گفت: زهرا جان شما که نبودی از کجا فهمیدی؟ : گفت حسن می آید همه ی آن ها را برای من می گوید. امیرالمومنین خیلی خیلی دوست داشت یک مرتبه در خانه بیاید و سخنرانی امام حسن را با همان بچگی اش گوش بدهد. سخنرانی پیغمبر در مسجد تمام که شد حضرت از یک راهی سریع آمد منزل و پشت یک پرده ای ایستاد، یک جایی پنهان شد. امام مجتبی دوید آمد داخل خانه... مادر، جدم رسول خدا در مسجد سخنرانی کرد و شروع کرد به گفتن: بسم الله الرحمن الرحیم ...

چند جا لکنت زبان گرفت بعد گفت: مادر فکر کنم یک بزرگی دارد حرف های من را گوش می دهد که لکنت زبان گرفتم! امیرالمومنین از پشت پرده آمد بغلش کرد و غرق در بوسه اش کرد.

فقیر بودند و فقیرانه زندگی می کردند اما خوش بودند. اما از آن موقعی که پیغمبر رفت مظلومیت و غربت اهل بیت شروع شد، اولین غربت شان هم این بود که دختر پیغمبر را هدف گرفتند . امام مجتبی می گوید: مادرم را که در کوچه زدند دیگر از آن به بعد یک غمی در دل امام حسن بود که وقتی گریه می کرد برای مادرش ؛گریه اش با بقیه فرق می کرد. یک چیزی دیده بود، یک صحنه ای دیده بود که بقیه ندیده بودند .سرّی درون قلبش بود می سوخت.

خانه ی امیرالمومنین و حضرت زهرا خانه ی کوچکی بود اما تاریخ سازان در این خانه تربیت شدند ولی آخر هر کدامشان را نگاه کنید با چه مظلومیتی، حضرت زهرا را نگاه کنید ببیند کسی فهمید قبرش کجا هست؟... و تنها با تعداد کمی او را تشیع کردند. امیرالمومنین تاصد سال قبرش مخفی بود. از ترس این که بیایند نبش قبر کنند اهل بیت به کسی نمی گفتند تا زمان امام صادق.تشییع مظلومانه ای داشت. یک تعداد کمی شبانه امیرالمومنین را از کوفه به نجف بردند ودر نجف فعلی دفن کردند .امام مجتبی را شما ببیند آخرش با مظلومیت تمام، بدن تیر باران شده آوردند و در بقیع دفنش کردند .اما **لا یومک کیومک یا ابا عبدالله.** بقیه شان ولو مظلومانه و غریبانه ولی تشییع داشتند اما این بزرگوار اصلا تشییعی هم نداشت. می گویند وقتی که همسر زهیر بعد از این که روز عاشورا تمام شد و کربلا خلوت شد و دشمن بیرون رفت، غلامی را فرستاد یک کفن به او داد گفت برو زهیر را ببین اگر بی کفن هست او را کفنش کن. غلام زهیر آمد نگاه کرد صحنه ای را که دید بدن ها افتاده، وقتی دید برگشت یک شعری \_که معروف هست درتاریخ \_گفت:

لا تکفنوا ابنائکم ابدا بعد ان کُفِّنَ الحسین به البواری

یعنی: دیگر مردم از این بعد بدن هایتان را کفن نکنید؛ من دیدم حسین را با بوریا کفن کردند حسین را با بوریا برداشتند و در قبر گذاشتند.